

سیاست خارجی نوین امارات در منطقه غرب آسیا

امین کاظمی دوبخشری^۱

مهدی زیبایی^۲

بهنام سرخیل^۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۷/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۶

نشریه علمی آفاق امنیت / سال چهاردهم / شماره پنجاه و دوم - پاییز ۱۴۰۰: ۲۲۵-۲۰۳

چکیده

بیداری اسلامی که در سال ۲۰۱۱ اکثر کشورهای عرب را در غرب آسیا و شمال آفریقا دربرگرفت، منطقه را وارد مرحله نوینی کرد که به طور توأمان، متضمن تغییر نظم و رفتار برخی از بازیگران منطقه‌ای بوده است. در این ارتباط، امارات متحده عربی سعی دارد علی‌رغم کاستی‌های ذاتی برای ظاهرشدن به‌عنوان یک بازیگر بزرگ، در پرتو تحولات ناشی از بیداری اسلامی مذکور در قامت یک بازیگر منطقه‌ای ظاهر شود. مداخله نظامی امارات در بحرین، همکاری نظامی آن با نیروهای ناتو در سرنگونی رژیم قذافی، حضور در حمله ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا به بهانه و ادعای مبارزه با داعش، مشارکت فعال در ائتلاف نیروهای عربی حمله‌کننده به یمن، آشکارشدن مواضع خصمانه آن نسبت به قطر پس از افشای محتویات رایانامه سفیر این کشور در آمریکا و ...، نشانه‌هایی از تغییر رفتار امارات در شرایط جدید و عزم راسخ دولت‌مردان این کشور برای ارتقای جایگاه آن به مقام یک بازیگر منطقه‌ای است. نوشتار حاضر قصد دارد در چارچوب نظریه رئالیسم تهاجمی، گام بلند امارات متحده عربی را برای تبدیل‌شدن به بازیگر منطقه‌ای در خاورمیانه جدید، موردبررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها

سیاست خارجی؛ امارات؛ بیداری اسلامی؛ خاورمیانه جدید؛ تغییر.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ع)، قزوین، ایران

Aminwithyou1983@gmail.com

۲. نویسنده مسئول: استادیار، روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ع)، قزوین، ایران

Zibaei@soc.ikiu.ac.ir

۳. استادیار، روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ع)، قزوین، ایران

Sarkheil@soc.ikiu.ac.ir

بدون شک یکی از اصلی‌ترین تأثیرات موج بیداری اسلامی سال ۲۰۱۱ بر منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا، تغییر جایگاه پاره‌ای از بازیگران در نظم پساناآرامی است. پیش از بروز بیداری اسلامی، نظم منطقه‌ای غرب آسیا شامل دو ائتلاف رقیب در منطقه بود که دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به تعیین جهت‌گیری‌های کلان اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی منطقه دارند. ائتلاف تحت رهبری آمریکا که شامل قدرت‌های سنی‌مذهب و کلیدی عرب نظیر مصر، عربستان سعودی، اردن و هم‌چنین رژیم صهیونیستی بود. این بلوک که از آن با عنوان صلح امریکایی (Americana Pax) یاد می‌شود، خواهان صلح اعراب - رژیم صهیونیستی و تعمیق باورهای لیبرالی در غرب آسیا است. در نقطه مقابل بلوک محور مقاومت (Resistance Axis) قرار داشت. بلوک مذکور که تحت رهبری ایران و دربرگیرنده سوریه، حزب‌الله، حماس، جهاد اسلامی و انصارالله یمن است، گرایش‌های عربی - اسلامی و ضدامپریالیسم دارد. بروز ناآرامی در برخی از دولت‌های تأثیرگذار در نظم یادشده، باعث افزایش دل‌مشغولی‌های داخلی و کاهش توان تأثیرگذاری بر مناسبات خارجی گردید. در این ارتباط، جایگاه دولت‌های مصر و سوریه که در نظم‌های پیشین بازیگر برتر منطقه بودند، امروز به دولت‌های درجه دوم غرب آسیا و شمال آفریقا تنزل یافته است و فاقد قدرت لازم برای جهت‌دهی به نظم منطقه در فضای پسابیداری اسلامی هستند. وضعیت مذکور که انعکاسی از خلأ قدرت در منطقه می‌باشد، زمینه‌ساز نقش - آفرینی و گسترش حوزه فعالیت پاره‌ای از دولت‌های درجه دوم منطقه نظیر قطر یا امارات متحده عربی (امارات) شده است (Ennis, 2018: 577-8). در این راستا، اقدامات منطقه‌ای امارات در دوره پسابیداری اسلامی، نشان از سرآغاز فصلی جدید در سیاست خارجی این کشور دارد. به‌طور کلی، جهت‌گیری بررسی سیاست خارجی امارات از ابتدا تا به امروز را می‌توان به سه دوره تاریخی تقسیم کرد: الف) از زمان تأسیس دولت (۱۹۷۱) تا حمله عراق به کویت (۱۹۹۰)؛ ب) از مشارکت در حمله ائتلاف بین‌المللی علیه صدام حسین (۱۹۹۱) تا بروز بیداری اسلامی (۲۰۱۰) و درنهایت از زمان گسترش بیداری اسلامی (۲۰۱۱) تا به امروز (۲۰۲۰).

دوره اول: سیاست خارجی امارات از زمان تأسیس تا اشغال کویت توسط رژیم عراق در زمان صدام حسین، متأثر از شرایط ژئوپلیتیکی آن و دیدگاه‌های شیخ زاید بن سلطان آل‌نهیان - بنیان‌گذار این کشور - مبتنی بر گرایش‌های اسلامی - عربی بود. گواه این ادعا مشارکت امارات در تأسیس شورای همکاری خلیج (فارس)، ارتباط نزدیک این کشور با اتحادیه عرب، حمایت‌های امارات از آرمان فلسطین و کمک به فلسطینی‌ها و درنهایت قطع



ارتباط آن با مصر پس از امضا توافق‌نامه صلح کمپ دیوید با رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۷۹ است. در طول دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی، سیاست خارجی این کشور مبتنی بر میانه‌روی در امور بین‌المللی بود و نماد آن، وساطت در کشمکش‌های منطقه‌ای به حساب می‌آمد (Ulrichsen, 2017: 2). امارات در دوره رهبری شیخ زاید (۲۰۰۴-۱۹۷۱) به شدت بر ارتباط نزدیک با همسایگان عرب در خلیج فارس و دیگر دولت‌ها در جهان اسلام تأکید داشت. در این راستا، توجه به مساله فلسطین توسط شیخ زاید در دوره مذکور، انعکاسی از جایگاه قومیت عربی در دستگاه سیاست خارجی امارات محسوب می‌گردد. حمایت از فلسطین در دوره وی در اشکال مادی و معنوی بود؛ به طوری که امارات در تحریم نفتی اعراب علیه غرب در بازه زمانی بین اکتبر ۱۹۷۳ تا مارس ۱۹۷۴ مشارکت داشت و صادرات نفت خود را به آمریکا و هلند به تلافی حمایت آن‌ها از رژیم صهیونیستی در جنگ رمضان (۱۹۷۳) قطع کرد. در دوره مورد بحث، دولت امارات به واسطه حمایت گسترده از فلسطین در خط مقدم کشمکش اعراب - رژیم صهیونیستی قرار داشت و کمک‌های مادی بلاعوض و قابل ملاحظه‌ای به فلسطینیان پرداخت نمود. در این ارتباط برخی از نویسندگان مدعی هستند که امارات متحده عربی در طول دهه‌های ۸۰-۷۰ میلادی، بیش از ۲۰ میلیارد دلار به فلسطینی‌ها کمک کرد (Almezaini, 2012: 123).

دوره دوم: این بازه زمانی که مبین فصلی جدید در سیاست خارجی امارات می‌باشد از ابتدای دهه ۹۰ میلادی و با حمله عراق صدام به کویت آغاز شد. در این دوره هسته‌های اولیه کمرنگ‌شدن گرایش‌ات اسلامی - عربی و برجسته‌شدن حوزه بین‌الملل در سیاست خارجی امارات مشاهده می‌گردد. با مسن‌تر شدن شیخ زاید، امارات به تدریج از حوزه‌های اسلامی - عربی فاصله گرفت و فعالیت خود را در عرصه اقتصاد جهانی و حکمرانی بین‌المللی ارتقا داد. این اقدام با هدف انباشت و تحصیل ذخیره‌هایی از قدرت نرم و سخت صورت پذیرفت و باعث ایجاد فرصت‌هایی در بخش‌های اقتصادی گردید. حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ و اشغال آن باعث شد که دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج (فارس) برای دورماندن از گزند تهدیدهای عراق، همکاری‌های امنیتی خود را با آمریکا اتقا دهند. همکاری مذکور تا به امروز ستون اصلی برنامه‌های امنیتی - سیاسی رژیم‌های حوزه خلیج فارس از جمله امارات می‌باشد. به عبارت دیگر، ارتباط با آمریکا تکیه‌گاه سیاست‌های امارات در منطقه است (Kizer, 2019).

علی‌رغم مشارکت دو اماراتی در بین اسلام‌گرایان حمله‌کننده به برج‌های دوقلوی نیویورک در سال ۲۰۰۱، این حادثه نه تنها به تعمیق روابط امارات و آمریکا انجامید؛ بلکه به نقطه عطفی در سیاست خارجی آن کشور بدل شد، به طوری که نیروهای نظامی امارات



در تمامی مداخلات نظامی آمریکا در غرب آسیا طی سه دهه اخیر، به استثنای حمله مشترک آمریکا - بریتانیا به عراق در سال ۲۰۰۳، نیروهای آمریکایی را همراهی کردند. حضور امارات در کنار نیروهای ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا در حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ دومین گام در تغییر مواضع این کشور نسبت به مسائل بین‌المللی است. این حضور نمایشی از ترکیب عناصر قدرت نرم و سخت در حوزه سیاست خارجی امارات بود. در دوره بین سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۰۱، واحدهایی از نیروی هوایی امارات به‌عنوان تنها دولت عرب حاضر در افغانستان، درگیر اقدامات بشردوستانه از جمله تأمین خدمات پزشکی بودند (Katzman, 2017: 17).

دوره سوم: این دوره که مصادف با فراگیر شدن بیداری اسلامی در غرب آسیا و شمال آفریقا است، به‌واسطه نتایج خاص آن برای قدرتهای دستخوش ناآرامی، شرایط را برای بلندپروازی‌های رهبران امارات جهت تبدیل شدن به بازیگر منطقه‌ای فراهم کرد. در این دوره قدرت نظامی به‌عنوان ابزار دستیابی به اهداف موردنظر به برنامه‌های دستگاه سیاست خارجی افزوده شد. سند این ادعا رفتار تهاجمی امارات در منطقه طی دوره پسابیداری اسلامی است؛ به‌عبارت‌دیگر، بیداری مذکور به‌عنوان کاتالیزوری برای آغاز فصلی جدید در دفتر سیاست خارجی امارات عمل نمود. در این راستا، افزایش تحرکات منطقه‌ای امارات در دوره پسابیداری اسلامی نظیر مداخله نظامی در بحرین، همکاری نظامی با نیروهای ناتو در سرنگونی رژیم قذافی و ... نشانه‌های گذار از یک سیاست خارجی آرام و محافظه‌کارانه به سمت سیاست خارجی تهاجمی و جاه‌طلبی‌های یک کشور کوچک برای تبدیل شدن به بازیگر منطقه‌ای است (Miller & Verhoeven, 2019: 1-3). به‌طور خلاصه، در دهه اخیر منطقه‌گرایی نیز به جهت‌گیری‌های بین‌المللی سیاست خارجی امارات افزوده شده است.

عمده آثار به‌نگارش درآمده پیرامون سیاست خارجی امارات در دوره پسابیداری اسلامی اعم از فارسی یا انگلیسی، صرفاً با تمرکز بر یک نمونه مطالعاتی خاص - برای مثال ساختار سیاست خارجی این کشور، مسأله لیبی یا یمن، نقش‌آفرینی منطقه‌ای امارات به‌عنوان یک دولت کوچک در غرب آسیا، رقابت‌های منطقه‌ای قطر و امارات و ... - به این کشور پرداخته‌اند. مقاله حاضر قصد دارد تغییر سیاست خارجی امارات طی دهه گذشته را در بستر مطالعه تطبیقی دو دوره قبل و بعد از بیداری اسلامی با تمرکز بر نمونه‌های مطالعاتی از منظر نظریه رئالیسم تهاجمی جان میرشایمر بررسی کند. در ادامه برای تشریح ابعاد مختلف سیاست خارجی امارات در دوره پسابیداری اسلامی، ابتدا در بخش چارچوب نظری، رئالیسم تهاجمی میرشایمر به‌عنوان پایگاه نظری بحث مطرح می‌گردد و سپس،



ضمن اشاره به جهت‌گیری سیاست خارجی دولت امارات پیش از بروز بیداری اسلامی، ابعاد جدید سیاست خارجی این کشور، در چارچوب بررسی واکنش آن نسبت به تحولات منطقه در دوره پسابیداری، تجزیه و تحلیل خواهد شد.

چارچوب نظری

۱- رئالیسم تهاجمی

رئالیسم تهاجمی از جریان‌های اصلی نظریه رئالیسم در روابط بین‌الملل است که برحسب تأثیر شرایط آنارشیکی بین‌المللی بر رفتار بازیگران، به دو بخش نئورئالیسم و نئوکلاسیک تقسیم می‌گردد. دسته اول، خواهان تبیین نتایج بین‌المللی نظیر احتمال جنگ قدرت‌های بزرگ، دوام اتحادها و احتمال همکاری بین‌المللی هستند و مبتنی بر نظریه‌هایی چون «تحول قدرت» ارگانسکی و کیوگلر، «هژمونیک جنگ» گیلپین، «موازنه منافع» شولر و «سیاست قدرت‌های بزرگ» میرشایمر است. دسته دوم که توضیح رفتار خارجی دولت‌ها نظیر استقرار نیروی دکتترین نظامی، الویت اتحاد، سیاست اقتصادی خارجی و دنبال نمودن دیپلماسی تخصصی یا تطابقی را جست‌وجو می‌کند، شامل نظریه‌هایی چون «رئالیسم دولت‌محور» ذکرپا، «اهداف جنگ» لابس و «هژمونیک سیاست خارجی» ولفرث می‌گردد (آجیلی و رضایی، ۱۳۹۷: ۱۶۹-۱۶۸). با توجه به موضوع بحث که مبتنی بر تأثیرگذاری شرایط منطقه‌ای بر تغییر رفتار امارات متحده عربی و خلأ قدرت ناشی از بیداری اسلامی سال ۲۰۱۱ بر تمایل این کشور به نقش‌آفرینی به‌عنوان هژمون منطقه‌ای است، نوشتار حاضر قصد دارد در چارچوب نظریه سیاست قدرت‌های بزرگ میرشایمر، به تحلیل تغییر رفتار این بازیگر در دهه اخیر بپردازد.

در رئالیسم تهاجمی میرشایمر، دولت‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل محسوب می‌گردند و در این چارچوب، سیاست بین‌الملل متکی بر قدرت‌های بزرگ است. به عبارت دیگر، سرنوشت نظام بین‌الملل تابعی از رفتار قدرت دولت‌های بزرگ به‌عنوان جوهره روابط بین‌الملل است. میرشایمر برخلاف والتز، قدرت را صرفاً نظامی می‌بیند و این نگرش، جایگاه جنگ را در نظریات وی برجسته ساخته است. به باور وی قدرت نظامی یک دولت مانع بروز جنگ علیه آن از سوی دیگر دولت‌ها و در صورت حمله نظامی به یک کشور خاص، تنها قدرت نظامی قادر به نجات آن خواهد بود؛ بنابراین اصلی‌ترین هدف دولت‌ها، تبدیل شدن به هژمون در نظام بین‌الملل می‌باشد و قدرت نظامی تنها عامل ارتقاء جایگاه بازیگران به مرتبه هژمون است. در این ارتباط، مسأله امنیت، محور اصلی بحث‌ها در رئالیسم تهاجمی به حساب می‌آید و موضوعاتی نظیر امنیت بین‌الملل، بقا، موضوعات امنیتی مبتنی بر محور



نظامی، خوداتکایی در تحصیل امنیت، دولت‌محوری در مرجع امنیت و آنا‌رشی مورد توجه می‌باشد (کامل، ۱۳۸۳: ۵).

میرشایمر در کتاب «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» پنج مفروض را برای رقابت دولت‌ها با هدف نائل آمدن به قدرت برتر در عرصه بین‌الملل مطرح می‌کند که این مفروضات، در کنار یکدیگر توجیه‌گر اقدامات تجاوزگرانه بازیگران محسوب می‌گردند. اول، نظام بین‌الملل اقتدارگریز است؛ دوم، قدرت‌های بزرگ ذاتاً توانایی‌های نظامی تهاجمی دارند و می‌توانند به یکدیگر صدمه بزنند؛ سوم، دولت‌ها هرگز نمی‌توانند درباره نیات سایر دولت‌ها مطمئن باشند؛ چهارم، بقا هدف اصلی قدرت‌های بزرگ است و پنجم، قدرت‌های بزرگ بازیگران خردمندی هستند (میرشایمر، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۴).

در این چارچوب وی معتقد است که قدرت‌های بزرگ از یکدیگر هراس دارند. آن‌ها برای حفظ امنیت‌شان صرفاً به خود متکی هستند و بهترین راهبرد دولت‌ها برای تضمین بقای خود، حداکثر کردن قدرت نسبی است. براین اساس، برای دولت‌ها هیچ محدودیتی در کسب قدرت نسبت به سایر بازیگران وجود ندارد. با این حال، دولت‌ها بازیگرانی باریک‌بین و در پی افزایش قدرت نسبی خود هستند و سعی دارند زمان به‌رخ کشیدن قدرت و زمان تسلیم در برابر دولت قدرتمندتر از خود را درک نمایند. دولت‌های باهوش با توسعه‌طلبی هنگام ضعف سایر رقبا و عقب‌کشیدن در برابر بازیگران قدرتمند، در پی افزایش قدرت خود هستند و در این گذار، آمیزه‌ای از عقل و عضله را برای تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای به‌کار می‌گیرند. به‌عبارت دیگر، دولت‌ها نه‌تنها به عواقب کوتاه‌مدت و فوری اقدامات خود بلکه به پیامدهای و نتایج بلندمدت آن‌ها نیز، نظر دارند و در این بستر سعی می‌کنند منافع ملی خود را در بیشترین حد ممکن محقق نمایند.

در باور میرشایمر غایت امنیت، هنگامی حاصل می‌شود که یک دولت نسبت به سایرین، قدرتمندترین بازیگر باشد و این شرایط منوط به کسب سه نوع از استیلا بر سایرین است: (۱) چیرگی هسته‌ای، (۲) چیرگی منطقه‌ای و (۳) چیرگی ثروت و نظامی. در مورد گزینه اول آثار تخریبی استفاده از تسلیحات هسته‌ای برای قدرت‌های رقیب، موجب منتفی شدن اتکا بر تسلیحات مذکور برای دستیابی به امنیت غایی شده است. گزینه دوم نسبت به تسلیحات هسته‌ای به مراتب بهتر است و قابلیت دستیابی بیشتری دارد. براین اساس، دولت‌ها باید به‌دنبال تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای و استیلا یافتن بر منطقه جغرافیایی خود باشند. در نبود امکان پیاده‌سازی دو گزینه یادشده، دولت‌ها باید ثروت و توانایی‌های نظامی خود را برای نبرد در جنگ‌های زمینی به حداکثر برسانند. برای به‌دست آوردن منابع، دولت‌ها به جنگ، اخاذی، به‌جان‌هم‌انداختن دیگر بازیگران و خود



در کنار ایستادن و به نظاره‌نشستن و درگیر ساختن رقبا در جنگ‌های طولانی و پرهزینه متوسل می‌شوند. یک قدرت بزرگ هنگامی که سعی در توقف توسعه‌طلبی دیگر دولت‌ها دارد، دو راهکار پیش رو دارد: اول، اغوای طرف ثالث برای مقابله با این تهدید و دوم، برقراری توازن در برابر تهدید مورد بحث. با آنکه تهیج دیگران برای غلبه بر تهدید، استراتژی کم‌هزینه‌ای است؛ اما با فرض برابری سایر شرایط، هر اندازه دولت تهدیدکننده نزدیک‌تر و توانایی‌های نسبی آن‌ها بیشتر باشد، برقراری توازن محتمل‌تر است (گریفیتس، ۱۳۹۱: ۶۲).

۲- سیاست خارجی امارات متحده عربی در دوره پیش از بیداری اسلامی

حسب شاخصه‌های جمعیتی تعریف‌شده برای کشورهای ذره‌ای، امارات متحده عربی که در دوم دسامبر سال ۱۹۷۱ به استقلال رسید، با جمعیتی کمتر از یک میلیون شهروند دولت ذره‌ای به حساب می‌آید. این کشور با توجه به ویژگی‌های داخلی و منطقه‌ای مربوطه، از ابتدا فهم مناسبی از جایگاه سیاست خارجی و تأثیرات آن بر موفقیت/عدم موفقیت خود داشت. منابع نفتی قابل ملاحظه، رهبری منحصربه‌فرد و کاریزماتیک شیخ زاید بن سلطان آل‌نهیان (بنیان‌گذار این کشور) و موقعیت استراتژیک آن در ساحل جنوبی خلیج فارس به‌عنوان گذرگاه مهم ترانزیت نفت خام جهان، این دولت را در موقعیتی قرار داد که در دوره پسااستقلال دکرترین «تعامل سازنده» را به‌عنوان چراغ راه سیاست خارجی خود معرفی نماید. تحلیل رفتارهای بین‌المللی امارات در دوره پیش از بیداری اسلامی مبین وجود موازنه بین ویژگی‌های ملی و توانمندی‌های هفت امارت تشکیل‌دهنده آن با جهت‌گیری‌های سیاست خارجی محافظه‌کارانه بود؛ به‌طوری‌که این کشور از محیط‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای مرتفع کردن نیازمندی‌های داخلی خود بهره می‌برد. تحلیل ویژگی‌های ملی و توانمندی‌های امارات، بیانگر فقدان منابع متعارف قدرت است. با این حال، سیاست خارجی این کشور، نمونه‌ای جالب و قابل تأمل از چگونگی بقا و ایفای نقش فعال توسط دولتی کوچک و آسیب‌پذیر است (Al-Mashat, 2008: 459). به‌عبارت دیگر، علی‌رغم کمبودهای ذاتی امارات از نظر ژئوپلیتیکی، دموگرافی و ...، در کنار بحران‌های مختلف در زیر نظام حوزه خلیج فارس و منطقه غرب آسیا، این کشور به‌واسطه حضور فعال در مناسبات بیرونی، قادر به تأمین اهداف اصلی سیاست خارجی شامل بقای دولت و رفاه شهروندان خود در دوره مورد بحث بود. به‌طور خلاصه، ساختار سیاست خارجی امارات از ابتدای تأسیس تا شروع بیداری اسلامی مبتنی بر چهار حوزه مرتبط و درهم‌تنیده «خلیج فارس، قومیت عربی، ایدئولوژی اسلامی و محیط بین‌الملل» بود.

۲-۱- حوزه خلیج فارس

این حلقه که از حیث اهمیت می‌تواند حلقه امنیتی نامیده شود، بیانگر دغدغه‌های امنیتی امارات به واسطه موقعیت ژئوپلیتیکی خود است. کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس از جمله امارات متحده عربی، به واسطه وسعت محدود سرزمینی و جمعیت پایین، نیروهای نظامی کوچکی دارند که قادر به دفع تهدیدات امنیتی در خلیج فارس نیستند. در این ارتباط، برآورد تعداد پرسنل نظامی امارات در بهترین حالت به‌طور تقریبی ۶۳/۰۰۰ نفر می‌باشد. با آنکه جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بستر دکترین «نیروی توسعه سریع»، حفظ امنیت کشورهای عرب خلیج فارس در برابر ایران انقلابی را دنبال می‌کرد؛ اما تا زمان حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، امارات در مواضع رسمی خود خواهان اعمال قانون عبور آزاد در آب‌های خلیج فارس و حفظ بی‌طرفی در کشمکش‌های بین‌المللی بود. در این ارتباط، شیخ زاید باور داشت که حفاظت از خلیج فارس برعهده مردمان آن است و قدرت‌های بزرگ نباید در راستای حفظ منافع خود در این منطقه دخالت کنند. انعکاس دیدگاه شیخ زاید مبنی بر حفظ امنیت خلیج فارس توسط ساکنین آن، در تأسیس شورای همکاری خلیج (فارس) در سال ۱۹۸۱ تبلور یافت که با هدف مرتفع کردن دغدغه‌های امنیتی مشترک دولت‌های حوزه خلیج فارس از ایران انقلابی و عراق صدام حسین شکل گرفت (Vakil, 2018: 3-5). با این حال شورای مذکور تا پیش از مداخله در بیداری بحرین در سال ۲۰۱۱، در هیچ یک از حوادث منطقه حضور نداشت؛ دلیل آن نیز سطح اندک همکاری‌های امنیتی بین کشورهای عضو، توان‌مندی پایین نظامی و وابستگی به قدرت نظامی غرب بود. علی‌رغم مشارکت تمامی کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس در ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا با هدف آزادسازی کویت از اشغال عراق در سال ۱۹۹۱، اعضای شورای همکاری خلیج (فارس) از جمله امارات به‌جای اندیشیدن به ایجاد سازوکار دفاعی برای مقابله به تهدیدات احتمالی آتی، تنها به انعقاد توافق‌نامه‌های امنیتی دوجانبه با قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا بسنده کردند.

۲-۲- قومیت عربی

عضویت امارات در اتحادیه عرب در فاصله چند روز پس از تأسیس این کشور، نشان از جایگاه قومیت عرب در دستگاه سیاست خارجی این کشور دارد. شیخ زاید بنیان‌گذار امارات هنگام پیوسن این کشور به اتحادیه عرب اعلام کرد که دولت، مردم و کشور، بخشی از جهان متحد عرب هستند. به باور وی مردم امارات و سایر اعراب بر پایه گذشته، حال و سرنوشت مشترک‌شان با یکدیگر متحد هستند و در مسیر آزادی، توسعه و ساخت‌وساز،



یک بدنه واحد را شکل می‌دهند. در مجموع، امارات خواهان حفظ اتحاد دولت‌های عرب در چارچوب نظام منطقه‌ای عربی بود (Hasan Alhosani, 2011: 311). اولین گام در تقویت نظام مذکور با استفاده از نفت به‌عنوان سلاح در حمایت از مصر و سوریه در جنگ رمضان برابر رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۷۳ صورت گرفت. در این ارتباط، شیخ زاید معتقد بود که در تحریم نفتی غرب، تنبیه مردم دیگر کشورها مدنظر نیست؛ بلکه هدف، اعمال فشار به حکومت‌های حامی رژیم صهیونیستی است. در جریان تحریم نفتی غرب، او صراحتاً اعلام کرد که با قطع جریان نفت به آمریکا، ما به‌دنبال حمایت از ارتش اعراب و جنگ سیاسی هستیم. نفت یکی از تسلیحات جنگی است و از خون اعراب ارزشمندتر نیست (Al-Qasimi et al, 1999: 25). دیگر نشانه اهمیت قومیت عربی در سیاست خارجی امارات، مسأله فلسطین بود به‌طوری‌که این کشور از منابع مالی خود در حمایت از فلسطین‌ها و منازعات ایشان در برابر اشغال سرزمین‌های‌شان توسط رژیم صهیونیستی بهره می‌برد. در رابطه با ایران نیز با آنکه امارات اولین دولت عربی بود که ج.ا.ایران را پس از انقلاب به رسمیت شناخت؛ اما جایگاه گرایش‌های عربی در سیاست خارجی این کشور علت حمایت‌های مالی - سیاسی از عراق در طول جنگ تحمیلی هشت ساله علیه ایران بود. با این حال، حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ خط پایانی بر حمایت از صدام بود و تا اندازه زیادی، جهت سیاست خارجی این کشور را نسبت به قومیت عربی تغییر داد.

۲-۳- ایدئولوژی اسلامی

در زمان تأسیس سازمان همکاری اسلامی در سال ۱۹۶۹، شیخ زاید رهبر آتی امارات با تأکید بر همبستگی در خصوص موضوعات و مشکلات اسلامی، نقش برجسته‌ای در تأسیس این نهاد ایفا نمود. او برخلاف دیگر رهبران عرب منطقه نسبت به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز خوشبین بود. در این ارتباط، وی اظهار داشت: «ما از شنیدن این پیروزی خوشحال شدیم؛ پیاده‌سازی اسلام برای خوشبین بودن به این واقعه کافی است؛ زیرا اسلام همان عدالت است و به افراد، ارزش و جاهت می‌دهد. تأیید اسلام توسط دولت جدید برای منطقه خیر به همراه دارد. دولت جدید رضایت خود را برای همکاری با دولت‌های دوست منطقه به‌ویژه همسایگان خود بیان کرده و واکنش و اقدامات آن، مبتنی بر صداقت اسلامی است» (Al-Mashat, 2008: 474). شایان ذکر است غلبه هویت عربی بر اسلامی در دستگاه سیاست خارجی امارات، در کنار ادعاهای واهی این کشور نسبت به جزایر سه‌گانه ایرانی در خلیج فارس، همواره باعث کم‌رنگ‌بودن گرایش‌های اسلامی در سیاست خارجی امارات نسبت به ایران می‌باشد. با این حال، بازتاب جهت‌گیری اسلامی سیاست خارجی امارات را می‌توان در تأکید بر انعقاد موافقت‌نامه صلح بین کشورهای



مسلمان در حال نبرد از جمله جنگ هشت ساله ایران و عراق مشاهده کرد (Hasan, 2011: 157). علاوه بر این، گرایش‌های اسلامی امارات، زمینه‌ساز اعزام نیروهای نظامی به سرزمین‌های اسلامی نظیر کوزوو، کویت، سومالی و ... در چارچوب نیروهای افغانستان، پرده دیگری از جایگاه هویت اسلامی در سیاست خارجی امارات است که به دنبال حمله اسلام‌گرایان به آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۱، به‌طور جدی دستخوش تغییر شد و جایگاه گرایش‌های اسلامی در سیاست خارجی امارات به‌واسطه تعارض با منافع آمریکا به‌شدت کاهش یافت. در این ارتباط، برخی از ناظران، واقعه فوق را نقطه عطفی در کاهش اسلام‌گرایی امارات در صحنه بین‌الملل می‌دانند؛ چراکه پس از یازدهم سپتامبر، دنباله‌روی امارات از سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا در غرب آسیا در بستر ادعای مبارزه با تروریسم از نوع اسلامی آن صورت می‌گیرد.

۲-۴- محیط بین‌الملل

علی‌رغم تأکید شیخ زاید بر بی‌طرفی در رقابت بین شوروی و آمریکا به هنگام پیوستن به سازمان ملل در سال ۱۹۷۱، جنگ آزادسازی کویت از اشغال عراق در سال ۱۹۹۱ تحت رهبری آمریکا نقطه پایانی بر مواضع رهبر وقت امارات بود. پس از واقعه مذکور، سیاست خارجی امارات در راستای قدرت‌های غربی به‌ویژه آمریکا، انگلستان و فرانسه عمل می‌کرد. این تحول در ابتدا با هدف رفع تهدیدات امنیتی عراق در شکل همکاری‌های نظامی با آمریکا و دیگر کشورهای غربی آغاز شد و به تدریج افزایش یافت؛ به‌طوری‌که گفتمان سیاسی امارات از انتقاد بر سیاست‌های آمریکا در منطقه نسبت به موضوعات دنیای اسلام و جهان عرب به هم‌سویی و پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به هم‌دردی با آمریکا تغییر یافت. با این حال، امارات به‌واسطه گرایش‌های شدید ضدآمریکایی در منطقه، بعضاً به‌طور محدود، نارضایتی خود را در دوره مورد بحث نسبت به جنب‌داری‌های آمریکا از رژیم صهیونیستی بیان می‌کرد (Usa, 2013: 199). نقطه عطف تقویت حوزه بین‌الملل در سیاست خارجی امارات، مشارکت این کشور در حمله نیروهای ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ است. با این حال، امارات از حمله مشترک آمریکا و بریتانیا به عراق در سال ۲۰۰۳ حمایت نکرد و خواهان انتقال قدرت در عراق به شیوه مسالمت‌آمیز بود. پیوستن امارات به «طرح همکاری استانبول»، پرده‌ای دیگر از بین‌الملل‌گرایی این کشور محسوب می‌گردد. این طرح به دنبال ارتقای امنیت و ثبات منطقه‌ای از طریق انعقاد توافق‌نامه فرامنطقه‌ای بین اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج (فارس) می‌باشد. با آنکه طرح مذکور مورد حمایت برخی از اعضای شورای همکاری خلیج (فارس) نظیر عمان و



عربستان قرار نگرفت؛ اما تصمیم امارات برای پیوستن به طرح مذکور نشان از استقبال این کشور از فرصت‌های جدید برای ارتقای سطح امنیت در حوزه خلیج فارس دارد. پیوستن امارات به این طرح در آخرین سال حیات شیخ زاید، بیانگر تغییر نگرش دولت‌مردان این کشور به مقوله امنیت در زیرمنطقه خلیج فارس می‌باشد. در این نگرش، امارات حوزه خلیج فارس را بخشی از یک ناحیه امنیتی بزرگ و دربرگیرنده اروپا و مدیترانه می‌بیند که خواهان حفظ امنیت آن توسط دولت‌ها و نهادهای غیرمنطقه‌ای همچون ناتو می‌باشد (Katzman, 2017: 23-4).

۳- سیاست خارجی امارات متحده عربی در دوره پسابیداری اسلامی

سیاست خارجی امارات در دوره بعد از بیداری اسلامی وارد مرحله نوینی شده است؛ به طوری که از یک سو شاهد کاهش جایگاه هویت‌های عربی - اسلامی و از سویی دیگر، ارتقای گرایش‌های منطقه‌ای - بین‌المللی می‌باشد. این چرخش که ریشه‌های آن حداقل به دو دهه پیش از شروع بیداری اسلامی بازمی‌گردد، بیش از هر چیز متأثر از دو دگرگونی اساسی در محیط‌های داخلی و خارجی سیاست خارجی امارات است. (۱) انتقال قدرت به نسل رهبران جوان و بلندپرواز از اواسط دهه ۲۰۰۰ میلادی: در سال ۲۰۰۴ شیخ زاید بن سلطان آل نهیان رئیس‌جمهور مادام‌العمر امارات که جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی این کشور از ابتدای تأسیس منوط به تصمیمات وی بود، درگذشت و فرزندش شیخ خلیفه بن زاید جانشین او شد. دو سال پس از مرگ وی، شیخ مکتوم بن راشد آل مکتوم نخست‌وزیر وقت نیز در سال ۲۰۰۶ درگذشت و قدرت به برادرش شیخ محمد بن راشد - نخست‌وزیر کنونی امارات - انتقال یافت. نکته جالب در مورد ساختار سیاسی امارات آن است که علی‌رغم تشکیل این کشور از هفت امیرنشین، رأس هرم قدرت در دستان رهبران دو امیرنشین ابوظبی و دبئی است؛ به طوری که رئیس‌جمهور و معاون نخست‌وزیر از امیرنشین ابوظبی و نخست‌وزیر و معاون رئیس‌جمهور از امیرنشین دبئی هستند (Al-Mashat, 2008: 462).

(۲) بیداری اسلامی و نتایج منطقه‌ای آن: خروج برخی از دولت‌های تأثیرگذار منطقه نظیر مصر و سوریه از مدار نظم غرب آسیا و شمال آفریقا و گسترش اندیشه‌های اسلامی - انقلابی مورد حمایت پاره‌ای از بازیگران بزرگ منطقه‌ای نظیر ترکیه و ایران، به طور توأمان باعث ایجاد یک خلأ قدرت در غرب آسیای عربی و افزایش تهدیدات امنیتی برای دولت‌های عرب منطقه از جمله امارات متحده عربی گردید. علاوه بر این، حصول توافق هسته‌ای بین ایران و کشورهای پنج‌به‌علاوه یک، زمینه‌ساز احساس خیانت و باخت در میان کشورهای عربی حوزه خلیج فارس گردید؛ به طوری که آن‌ها توافق مذکور را معامله آمریکا



با ایران بر سر امنیت خود برشمردند (Vakil, 2018: 2). در این بستر، رهبران جوان امارات با اتکا بر ائتلاف‌های نظامی در عین رقابت‌های منطقه‌ای، به دنبال رفع تهدیدات امنیتی و ارتقای جایگاه منطقه‌ای خود هستند. در ذیل، ابعاد جدید سیاست خارجی امارات با واکاوی واکنش این کشور نسبت به وقایع در کشورهای منتخب در سه بخش مجزا توضیح داده می‌شود:

۳-۱- مقابله با جنبش‌های آزادی‌خواه و اسلام سیاسی: بحرین و قطر

با آنکه پیش از بروز بیداری اسلامی، دغدغه‌های امنیتی دولت‌مردان امارات به‌طور عمده معطوف به ایران، به‌طور عام، عراق و به‌طور خاص، در دوره صدام حسین بود، در دهه اخیر نگرانی این کشور چهره جدیدی به خود گرفته است و اکنون مقابله با گسترش جنبش‌های دموکراتیک منطقه و فعالیت عمل‌گرایانه اسلام سیاسی به‌ویژه نسخه انقلابی آن، در صدر برنامه‌های سیاست خارجی این کشور قرار دارد. در این ارتباط، واکنش امارات به مطالبات آزادی‌خواهانه مردم بحرین و حمایت قطر از جریان‌های وابسته به اخوان-المسلمین در سراسر منطقه، نشانه‌هایی از سیاست مذکور است که ردپای آن را در شمال آفریقا در کشورهای مصر و لیبی نیز می‌توان مشاهده کرد. در حالی که دولت‌های عرب خلیج فارس در سال ۲۰۱۱ دست به گریبان نتایج وخیم بحران بزرگ اقتصادی سال‌های ۹-۲۰۰۸ بودند، هیچ‌کس گمان نمی‌کرد که این دولت‌ها به‌نمایندگی عربستان و امارات، با هدف حمایت از خاندان آل خلیفه و مقابله با خواسته‌های مدنی مردم در این کشور مداخله نظامی کنند. با آنکه دامنه اعتراضات جدی در زیرمنطقه خلیج فارس صرفاً محدود به کشور بحرین بود؛ اما نحوه انعکاس آن توسط دولت‌های درگیر، باعث تغییر آن به موضوعی امنیتی شد. اعضای شورا همکاری خلیج (فارس) ناآرامی مورد بحث را نقشه‌های براندازانه ایران خواندند (Rivera, 2015: 10) و با تأکید بر شکاف شیعی - سنی سعی کردند بر موج اعتراضات در بحرین و منطقه سوار شوند. منطق پشت مداخله امارات در بحرین، ترکیبی از ملاحظات ملی و منطقه‌ای بود. با آنکه انور قرقاش مشاور وزیر خارجه امارات درخواست کمک از سوی رهبر بحرین را به‌عنوان توجیه اولیه اولین مداخله نظامی امارات از زمان تأسیس این کشور بیان کرد؛ اما تصمیم دولت‌مردان اماراتی معطوف به احتمال گسترش بیداری‌ها به آن کشور بود.

دولت‌مردان امارات در دوره پیش از بیداری اسلامی تصمیم گرفتند از طریق انتخاب اعضای شورای ملی فدرال، به توسعه مشارکت سیاسی در این کشور کمک کنند؛ اما عدم اجرای طرح مذکور و درخواست ۱۳۲ شهروند اماراتی برای برگزاری انتخابات سراسری در بعبوحه بیداری‌های بحرین، به نگرانی‌های امنیتی رژیم حاکم بر امارات دامن زد. علی‌رغم



تفاوت درخواست معترضان در بحرین مبنی بر استعفای نخست‌وزیر - خلیفه بن سلمان آل خلیفه - و درخواست شهروندان امارات، عنصر اصلی وقایع مذکور اشتراکاتی داشت که مشروعیت هر دو نظام را تهدید می‌کرد. براین اساس، امارات تصمیم گرفت در قامت یک بازیگر منطقه‌ای با انجام اقدام پیش‌دستانه و مداخله نظامی در بحرین، نظم سیاسی موجود را حفظ نماید (Valeri, 2015: 38-9).

در نگاه اول به نظر می‌رسد که رقابت منطقه‌ای امارات و قطر در زیرمنطقه خلیج فارس برآمده از نیت آن‌ها برای تبدیل شدن به بازیگر برتر اقتصادی منطقه و جذب بیشتر سرمایه‌های خارجی است. مواضع متفاوت آن‌ها نسبت به بیداری اسلامی، تلاش حداکثری امارات تحت لوای شورای همکاری خلیج (فارس) برای انزوای دولت قطر در دو بازه زمانی متفاوت سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۷ و افشای محتویات ایمیل‌های یوسف العتیه سفیر امارات در واشنگتن، نشان داد که تقابل دو کشور فراتر از یک رقابت ساده منطقه‌ای یا تجاری است و ریشه اصلی اختلاف بین امارات و قطر، به اختلاف دیدگاه دو کشور نسبت به اسلام سیاسی و جایگاه آن در آینده منطقه بازمی‌گردد. دولت‌مردان قطر با توجه به محبوبیت گرایش‌های اسلامی در میان جمعیت منطقه سعی دارند بر موج اسلام‌گرایی موجود سوار شوند و بدین‌وسیله، منافع ملی خود را ارتقا بخشند. در نقطه مقابل، امارات در موضعی نزدیک با عربستان با هرگونه عمل‌گرایی اسلامی در سطح منطقه به‌ویژه نسخه اسلام سیاسی انقلابی مخالف است. این تفاوت دیدگاه، عاملی برای پیش‌برد رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دو کشور در دوره پسابیداری اسلامی بوده است (Kamrava, 2017). دولت‌های عربستان، امارات، بحرین و مصر در سال ۲۰۱۴ با طرح ادعای عدم پایبندی قطر به «توافق‌نامه اول ریاض»، اقدام به فراخوانی سفرای خود از دوحه کردند. با آنکه مفاد توافق‌نامه مذکور به دلیل سری بودن مشخص نیست؛ اما به نظر می‌رسد واکنش دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج (فارس) نسبت به بی‌ثباتی سیاسی ناشی از نآرامی‌های عربی، موضوع اصلی توافق‌نامه مذکور باشد. پس از گذشت هشت ماه در نوامبر ۲۰۱۴، شکاف درون عربی با میانجی‌گری کویت ظاهراً مرتفع شد و کشورهای مذکور سفرای خود را به قطر بازگرداندند؛ اما این قائله یکبار دیگر در ماه می سال ۲۰۱۷ با شدت بیشتر تکرار شد و با پیگیری‌های امارات، تعداد قابل ملاحظه‌ای از دولت‌های عرب شامل عربستان و بحرین در کنار مصر، مالدیو، موریتانی، سنگال، جیبوتی، کومور، اردن، چاد، نیجر، گابن، دولت موقت لیبی و حکومت در تبعید یمن به رهبری عبدالربه منصور هادی، به اردوگاه مقابله با قطر پیوستند. در این ارتباط، امارات، عربستان و بحرین به نمایندگی سایر کشورها درخواست ۱۳ ماده‌ای

صادر کردند که در آن، حمایت از جریان‌های اخوان‌المسلمین در منطقه، ارتباط با حماس و نزدیکی با ایران از دلیل اصلی مقابله با قطر بیان شد (Kinninmont, 2019: 7).

افشای محتویات ایمیل سفیر امارات در آمریکا در سال ۲۰۱۷، پرده‌ای دیگر از رقابت امارات با قطر است که نشان داد دولت‌مردان امارات به دنبال معرفی قطر به‌عنوان نیروی مخرب و متقاعدنمودن مسئولین آمریکا برای انتقال نیروهای هوایی این کشور از پایگاه هوایی العدید در قطر به امارات هستند. علاوه بر این، نامه‌های سفیر، گویای رقابت‌های دو کشور برای میزبانی طالبان در روند مذاکره با آمریکا بود. در این ارتباط، او در یکی از نامه‌ها عدم موفقیت امارات در این حوزه را دلیل عصبانیت عبدالله بن زاید وزیر خارجه این کشور بیان می‌کند. در مجموع، محتویات ایمیل‌ها، بیانگر پرداخت میلیون‌ها دلار توسط دولت امارات به لابی‌ها و اتاق‌های فکر آمریکایی فعال در حوزه غرب آسیا برای محدود کردن رقبای منطقه‌ای این کشور نظیر قطر و ایران با هدف باز شدن فضای فعالیت برای این کشور در قالب یک بازیگر منطقه‌ای است (Slipper, 2017).

۳-۲- نقش آفرینی‌های بین‌المللی و فرامنطقه‌ای: لیبی و سوریه

صعود امارات در نردبان سیاست غرب آسیا هنگامی شکل گرفت که این دولت در سال ۲۰۱۱ به همراه قطر و دیگر دولت‌های غربی، با هدف سرنگونی قذافی در لیبی اقدام به مداخله نظامی در این کشور کرد. این اقدام نه تنها جایگاه امارات را بیش از پیش در صحنه بین‌الملل برجسته ساخت؛ بلکه آن را به‌عنوان قدرت نظامی - سیاسی منطقه و احیاکننده پیکربندی سلسله‌مراتب در جهان عرب معرفی کرد. به بیان ساده، ناآرامی لیبی در سال ۲۰۱۱، فرصت هم‌نشینی بیشتر با قدرت‌های بزرگ را برای امارات فراهم آورد. شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۱، طی دو قطع‌نامه ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳، مجوز اعمال تحریم بر حکومت قذافی و مداخله ناتو در لیبی را با هدف محافظت از جمعیت غیرنظامی صادر کرد. پس از صدور قطع‌نامه‌های فوق، سارکوزی - رئیس‌جمهور وقت فرانسه - از وزرای خارجه امارات و قطر برای برگزاری یک نشست بین‌المللی پیرامون این موضوع دعوت کرد که به تشکیل ائتلاف کشورهای داوطلب زیر چتر ناتو انجامید. در این ارتباط، مشارکت امارات در کنار ۱۶ کشور دیگر در «عملیات حمایت یکپارچه»، زمینه‌ساز ارتقای توانمندی‌های نظامی و دیپلماتیک آن شد (Guéraiche, 2019: 401).

مداخله ناتو در لیبی که بر پایه دکترین مسئولیت حمایت (R2P) صورت گرفت، از یک سو سقوط رژیم اقتدارگرای قذافی را شتاب بخشید و از سوی دیگر، به مجموعه‌ای از خسران‌های سیاسی محلی - منطقه‌ای دامن زد. پیش از فروپاشی رژیم قذافی، سقوط دولت‌های ریشه‌دار مصر و تونس در سال ۲۰۱۱ باعث شکل‌گیری یک خلأ رهبری در



شمال آفریقا شد. در این ارتباط، بازیگران بزرگ جهان عرب نظیر عربستان، مصر، عراق و سوریه، همگی درگیر ناآرامی‌های داخلی و متمرکز بر نتایج ملی و منطقه‌ای آن بودند. به عبارت دیگر، هیچ ملت عربی در جایگاهی نبود که در نقش یک رهبر قدرتمند منطقه‌ای در شمال آفریقا ایفا نقش کند. بر این اساس، لیبی سریعاً به صحنه تقابل نیروهای محلی و فراملی تبدیل شد. در این بستر، دولت‌های درجه دوم عرب از جمله امارات متحده عربی با جانب‌داری از بخشی از طرفین درگیری، در جنگ داخلی لیبی پساقذافی به دنبال ارتقای جایگاه خود در نردبان روابط بین‌الملل جهان عرب بودند. امارات در ابتدای جنگ با شورشیان مخالف دولت همراه بود و از شورای ملی انتقالی لیبی حمایت کرد. با انتساب «عبدالرحیم الکعبی» - شخصیت دانشگاهی فعال در مؤسسه پتروشیمی ابوظبی - به عنوان نخست‌وزیر در بازه زمانی یک‌ساله ۲۰۱۲-۲۰۱۱، نفوذ امارات در لیبی به شدت افزایش یافت. برنامه امارات در لیبی مقابله جدی با قدرت گرفتن جریان‌های اسلامی است که بخشی از استراتژی کلان سیاست خارجی این کشور در دوره جدید می‌باشد. در این ارتباط، نوک تیز حملات امارات در لیبی، متوجه اخوان المسلمین و شاخه‌های اسلامی مرتبط با آن است و به همراه مصر، حملات هوایی سنگینی را علیه پایگاه‌های نظامی آن‌ها تدارک دیده‌اند (Katzman, 2017: 14). از این منظر مواضع امارات در نقطه مقابل دولت‌های ترکیه و قطر قرار دارد که در لیبی، حامی جریان‌های مذکور به حساب می‌آیند.

به طور کلی، سیاست امارات نسبت به تحولات سوریه را باید به دو بخش قبل و بعد از ظهور داعش تقسیم کرد. در ابتدای ناآرامی سوریه، این کشور در کنار دیگر دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج (فارس) خواهان مداخله آمریکا برای سرنگونی بشار اسد از قدرت بود. این خواسته ریشه در دو استدلال داشت؛ اول، تضعیف استراتژیکی ایران در منطقه و دوم، دفاع از اعراب سنی سوریه که بخش عمده جمعیت این کشور و جریان شورشی ضداسد را تشکیل می‌دادند. بنابر گزارشات، دولت امارات برخلاف عربستان و قطر به طور جدی درگیر جنگ داخلی سوریه نیست. با این حال، این کشور در گروه حامیان بین‌المللی سوریه مشارکت دارد که به دنبال انتقال سیاسی قدرت در سوریه هستند. دولت‌مردان امارات باور دارند که یافتن یک راه‌حل برای سوریه، منوط به دستیابی آمریکا و روسیه به یک توافق جامع است (Katzman, 2016: 15). علاوه بر این، امارات به دنبال کاهش مشکلات بحران سوریه از طریق کمک به آوارگان سوری و هم‌چنین کمک به دولت اردن به عنوان میزبان حجم قابل ملاحظه‌ای از بی‌خانمان‌های سوری بوده است. شاهد این ادعا نظارت امارات بر اروگاه پناهندگان سوری در مرز سوریه - لبنان با هماهنگی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل می‌باشد.

با ورود داعش به معادلات منطقه و افزایش خشونت در سوریه در سپتامبر ۲۰۱۴، دولت امارات در راستای بین‌المللی‌گرایی سیاست خارجی جدید خود، ضمن محکومیت اسلام رادیکال، به ائتلاف بین‌المللی علیه داعش به رهبری آمریکا پیوست. در این ارتباط، سرگرد مریم المنصوری اولین خلبان زن نیروی هوایی امارات پرواز نمادینی با جنگنده F16 بر فراز مناطق تحت سلطه داعش انجام داد. هدف اصلی امارات در جنگ علیه داعش مقابله با افراط و خشونت بود؛ به طوری که انور قرقاش مشاور وزیر خارجه امارات، ائتلاف بین‌المللی علیه داعش را جنگ علیه ترور خواند. علاوه بر این، عبدالله بن زاید وزیر خارجه این کشور نیز در مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام کرد که امارات از جنگ علیه ترور در عراق حمایت می‌کند؛ زیرا امنیت امارات بخشی از امنیت منطقه است. اشاره به تأثیرگذاری بیداری غرب آسیا بر امنیت امارات از آن حیث حائز اهمیت است که تا پیش از اظهارات عبدالله بن زاید، هیچ یک از مسئولین امارات به این موضوع نپرداخته بودند. به طور کلی، موضع امارات در خصوص بحران سوریه و همراهی آن با پنجاه دولت دیگر در ائتلاف بین‌المللی علیه داعش، از دو منظر قابل توجه است؛ از یک سو، بیانگر جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور برای هم‌سویی با قدرت‌های بزرگ بین‌المللی در معادلات منطقه غرب آسیا می‌باشد و از سوی دیگر، پیوند امنیت داخلی با امنیت منطقه‌ای، زمینه‌ساز گسترش حوزه فعالیت این کشور در قامت بازیگر منطقه‌ای خواهد بود. این نقش‌آفرینی می‌تواند در یک سطح به شکل تقابل نظامی باشد و در سطحی دیگر، در قالب ارائه کمک‌های بشردوستانه صورت گیرد (Guéraiche, 2019: 403-4).

۳-۳- ارتقای جایگاه ارتش در راهبردهای سیاست خارجی: یمن

با آنکه همکاری‌های نظامی امارات و آمریکا در منطقه و جهان عرب از جنگ اول خلیج فارس و اخراج عراق از کویت در سال ۱۹۹۱ آغاز شد؛ اما تا زمان بروز بیداری اسلامی، این کشور هیچ‌گاه از قدرت نظامی برای پیش‌برد اهداف سیاست خارجی استفاده نکرد. در این ارتباط، به نظر می‌رسد در دوره پسا بیداری اسلامی، ارتش و قدرت نظامی به یکی از ابزارها در سیاست خارجی این کشور بدل شده است. از ژوئن سال ۲۰۱۴ قانون خدمت سربازی به مدت ۹ ماه برای مردان بین ۱۸ تا ۳۰ سال به طور اجباری و برای زنان به صورت داوطلبانه به تصویب رسید. لازم به ذکر است که قانون مذکور در ماه مارس سال ۲۰۱۶ در دو بازه زمانی، بازنگری شد و مدت زمان یادشده برای هر مردان و زنان از ۹ ماه به حداقل یک سال افزایش یافت و افراد ۳۰ تا ۴۰ سال از هر دو جنسیت نیز می‌توانند به طور داوطلبانه ۱۵ هفته در دوره خدمت سربازی حضور یابند (Lim, 2018: 2).



در طول دهه اخیر اقدامات نظامی و رفتار تهاجمی امارات به‌عنوان یک کشور خواهان کسب جایگاه بازیگر برتر منطقه‌ای، اساساً معطوف به سه چالش اساسی جنبش‌های دموکراتیک، جریان‌های اسلامی رادیکال و نفوذ ایران و گروه‌های وابسته به آن بوده است. در این ارتباط، مهم‌ترین اقدام نظامی امارات در طول تاریخ این کشور از نظر وسعت و دامنه اقدام، مشارکت در عملیات نظامی ائتلاف عربی به رهبری عربستان در یمن می‌باشد که در مارس ۲۰۱۵ به‌منظور مقابله با گسترش نفوذ جنبش انصارالله صورت گرفت. ظهور جنبش مذکور در یمن به‌واسطه شیعی بودن و نزدیکی با ایران، از سوی دولت‌های شبه‌جزیره عرب به‌عنوان یک تهدید بالقوه دیده شد و موجب شکل‌گیری ائتلاف عربی برای مقابله با گسترش نفوذ ایران در شبه‌جزیره عرب به‌طور عام و یمن به‌طور خاص گردید. در ماه‌های ابتدایی، عملیات ائتلاف عربی صرفاً محدود به حملات هوایی بود اما با توجه به ناکارآمدی آن، کشورهای مهاجم تصمیم به اعزام پیاده‌نظام به یمن گرفتند. در این ارتباط، امارات تجهیزات نظامی و ۳/۳۰۰ پیاده‌نظام متشکل از نیروهای اماراتی، سربازان مزدور کلمبیایی و دیگر کشورهای آمریکای لاتین را به یمن اعزام کرد که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آن‌ها در طول سالیان اخیر به‌واسطه نداشتن تجربه نظامی کشته شدند (Gaudín, 2016: 1-3). اقدامات امارات در یمن بیانگر عزم این کشور در دوره جدید برای استفاده از قدرت نظامی و منابع مالی در دستیابی به اهداف سیاست خارجی است. با این حال، دشواری‌هایی چون کمبود نیروی انسانی ارتش به‌دلیل جمعیت اندک این کشور وجود دارد که مسئولین اماراتی با به‌کارگیری سربازان مزدور، درصدد رفع این کاستی بوده‌اند.

نکته دیگری که در مورد سیاست خارجی جدید امارات و مداخله نظامی آن در یمن باید مورد توجه قرار گیرد، اختلاف این کشور با عربستان سعودی پیرامون موضوعات مختلف است که گویای سیاست مستقل امارات در کنار همکاری با متحدان منطقه‌ای قدرتمندی چون عربستان می‌باشد. با آنکه امارات، مداخله نظامی در بحرین و یمن را در کنار عربستان اجرا کرد؛ اما نسبت به نقش رهبری سعودی‌ها در شورای همکاری خلیج (فارس) نظر مثبتی ندارند (Ibish, 2017: 6)؛ به‌طوری‌که این نگرش، جایگاه سیاست دنباله‌روی در الگوی سیاست خارجی جدید این کشور را منتفی می‌سازد. علی‌رغم اشتراکات امارات و عربستان در سرکوب شیعیان حوثی یمن، اهداف سیاسی و اقتصادی آن‌ها بعضاً در مقابل یکدیگر قرار دارد که این مسأله مانعی بر سر راه تحقق آرزوها و بلندپروازی‌های رهبران امارات در گسترش نفوذ کشور و تبدیل شدن یک بازیگر منطقه‌ای مهم محسوب می‌گردد. سعودی‌ها به‌واسطه داشتن مرز مشترک طولانی ۱/۴۵۸ کیلومتری با یمن، قدرت گرفتن انصارالله در این کشور را تهدیدی بالقوه می‌بینند که باعث پایان



قیمومیت سنتی آن‌ها بر یمن خواهد شد. در نقطه مقابل، امارات در قامت یک بازیگر جدید منطقه‌ای، خواهان ایجاد جای پا برای خود در یمن و تسلط بر مناطق جنوبی آن نظیر جزایر استراتژیک میون در باب‌المنذب و سُقَطْرَی است (Khashan, 2018: 6-8). به‌طور خلاصه، مداخله نظامی امارات در یمن تصویری از تلاش یک بازیگر متوسط منطقه‌ای برای محدود کردن حوزه نفوذ ایران در منطقه، نمایش عدم وابستگی به حمایت‌های نظامی آمریکا در دوره پساجام و اتکا به توان داخلی در کنار سایر متحدان منطقه‌ای، بهره‌برداری از شرایط نابسامان داخلی یمن در راستای اهداف منطقه‌ای خود، دنبال کردن استراتژی مقابله با اسلام‌گرایان، تأکید بر مواضع مستقل علی‌رغم همکاری نزدیک سیاسی - نظامی با عربستان سعودی و ... می‌باشد.

۴-۳- عبور از خطوط متعارف روابط دیپلماتیک در منطقه: رژیم صهیونیستی

عادی‌سازی روابط امارات با رژیم صهیونیستی که طی ماه‌های اخیر در چارچوب توافق‌نامه ابراهیم رقم خورد، شاید برجسته‌ترین شاخصه تغییر سنتی سیاست خارجی امارات از رویکرد اسلامی - عربی به سوی منطقه بین‌المللی باشد. تصمیم دولت‌مردان امارات برای عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی که به‌طور آشکار خیانت به آرمان‌های ملت فلسطین محسوب می‌گردد، دلایل مختلفی چون مؤلفه‌های جمعیتی، استراتژی ملی، دغدغه‌های امنیتی، مهار ایران، ناامیدی از غرب، واکنش به تغییر الویت‌های سیاست خارجی آمریکا، خروج تدریجی نیروهای نظامی آمریکا از غرب آسیا توسط ترامپ و ... داشته است (Halbfinger and Bergman, 2020). با این حال، تحلیل این بخش از سیاست خارجی امارات در دوره پسایبیداری اسلامی و نگاه به آن در چارچوب سایر رفتارهای این بازیگر طی دوره مذکور، نشان از استراتژی کلان منطقه‌ای آن به‌طور عام و هدف آن برای تبدیل شدن به بازیگر برتر منطقه‌ای دارد.

سرآغاز ارتباط بین امارات و رژیم صهیونیستی به سال ۲۰۰۶ باز می‌گردد که در آن دوران، دولت امارات با برقراری ارتباط با رژیم مذکور قصد داشت از طریق لابی حامی رژیم صهیونیستی در کنگره جلوی مصادره اموال امارات در آمریکا را به‌واسطه حضور شهروندان این کشور در حملات ۱۱ سپتامبر و هم‌چنین توقف سرمایه‌گذاری‌های آن کشور در آمریکا را بگیرد و رژیم صهیونیستی به نیابت از آن‌ها در کنگره آمریکا مداخله کنند. در سال ۲۰۱۰ - اوزی لاندو - وزیر زیرساخت وقت رژیم صهیونیستی از حزب افراطی و نژادپرست رژیم صهیونیستی بیت‌نو برای شرکت در کنفرانس انرژی تجدیدپذیر مستقر در ابوظبی دعوت شد و اولین وزیر رژیم صهیونیستی بود که به پایتخت امارات سفر کرد. مقام‌های بیشتری در ۲۰۱۶ و ۲۰۱۸ دست به چنین اقدامی زدند. درحقیقت، ازمنظر



سرمایه‌گذاری، سال ۲۰۱۸ برای امارات بسیار پرخیر و برکت بود؛ چراکه دولت ترامپ برای روابط آن کشور با رژیم صهیونیستی جایزه‌ای در نظر گرفت و یک قرارداد ۵۰ ساله برای شرکت اماراتی گالف‌تینر را تأیید کرد تا این بار، بدون جنجال کنترل و مدیریت یک بندر در ایالت دلاور آمریکا را به‌دست بگیرد (Massad, 2020). در سال ۲۰۰۹، امارات به ورزشکاران رژیم صهیونیستی اجازه داد تا در رقابت‌های ورزشی بین‌المللی در امارات شرکت کنند؛ اما از پخش سرود رژیم صهیونیستی یا برافراشتن پرچم آن خودداری کرد. این روند در اکتبر ۲۰۱۸ تغییر نمود و از آن زمان، روابط امارات با رژیم صهیونیستی شتاب گرفته است؛ به‌طوری‌که نیروی هوایی امارات در مانورهای مشترک نظامی با آمریکا، با نیروی هوایی رژیم صهیونیستی پرواز مشترک دارند.

چنانچه در بالا اشاره شد، اعلام عادی‌سازی روابط امارات - رژیم صهیونیستی در ۱۳ آگوست سال ۲۰۲۰ بخشی از راهبرد بلندمدت منطقه‌ای امارات محسوب می‌گردد. امارات در حالی روابط خود با رژیم صهیونیستی را علنی ساخت که مواضع این کشور در یمن و لیبی به‌شدت تحت حمله قرار داشت؛ به‌عبارت دیگر، با توجه به شکست داعش در عراق و سوریه توسط دولت اسد و هم‌پیمانان آن از یک‌سو و عدم تحقق اهداف موردنظر این کشور در یمن و لیبی از سوی دیگر، دولت‌مردان امارات بازی با کارت اسرائیل را در راستای اهداف منطقه‌ای خود آغاز کردند. با گذشت پنج سال از جنگ ائتلاف عربی علیه حوثی‌های یمن، روزه‌روز فشار جامعه بین‌الملل بر بازیگران اصلی این ائتلاف یعنی عربستان سعودی و امارات برای پایان دادن به آن بیشتر شده است. در این ارتباط، به‌واسطه جنایات جنگی صورت گرفته در جنگ یمن، موضوع فروش تسلیحات به امارات در کنگره آمریکا با مخالفت‌های جدی روبرو شد؛ به‌طوری‌که کنگره قصد داشت تحریم‌هایی را علیه امارات اعمال کند. صلح با تل‌آویو علاوه بر از بین بردن مخالفت‌ها در آمریکا، با فروش سامانه‌های تسلیحات پیشرفته و هواپیماهای جنگی اف ۳۵ یک ضمانت برای رهبران امارات فراهم می‌سازد تا حتی در صورت شکست ترامپ در انتخابات آتی، آن‌ها بتوانند حمایت دموکرات‌ها را برای دنبال کردن اهداف منطقه‌ای خود داشته باشند (Bar'el, 2020).

دولت امارات در لیبی از ژنرال خلیفه حفتر، فرمانده ارتش «ملی» لیبی در برابر دولت وفاق ملی این کشور تحت ریاست فائز السراج حمایت می‌کند و در کنار مصر، روسیه و فرانسه و با نیروهای ترکیه و قطری حامی دولت وفاق ملی، در حال جنگ است. در لیبی صحبت درباره جنگ بین‌المللی است که امارات بازیگر اصلی آن می‌باشد و جنگنده‌های اماراتی نسبت به سایر بازیگران درگیر در این جنگ حضور پررنگ‌تری دارند. شکست‌های سنگین ارتش ملی لیبی در نیمه اول سال ۲۰۲۰ امارات را مجبور ساخت تا بیشتر در

جنگ مذکور ورود نماید و در این بستر، به واسطه عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی، ایالات متحده را مجبور به حمایت از مواضع این کشور در لیبی کند. از ابتدای آغاز به کار دولت ترامپ در ۲۰۱۷، سیاست آمریکا در قبال لیبی دوگانه بوده است؛ از یک سو، مقام های ارشد دولت تلاش کرده اند نظر مساعد امارات، مصر و عربستان را جلب کنند و از سوی دیگر، دست اندکاران سیاست خارجی دولت ترامپ این کشور را به عنوان سنگری برای مقابله با نفوذ روسیه و هماهنگی با ناتو و سازمان ملل دیده اند. هنگامی که حفره تحریم های وزارت خزانه داری دولت ترامپ علیه ونزوئلا را به دلیل نیاز به بودجه بیشتر برای پیشبرد جنگ نقض نمود، به نظر می رسد که این شکاف در سیاست آمریکا در قبال لیبی به طور موقت ناپدید شد. علی ای حال، توافق میان امارات و رژیم صهیونیستی احتمالاً باعث پایان تضاد دیدگاه های کاخ سفید و وزارت خارجه (پنتاگون) درباره لیبی و افزایش نقش حمایتی آمریکا از محور تحت رهبری امارات در لیبی خواهد شد (Pack, 2020).

نتیجه گیری

با آنکه بیداری اسلامی سال ۲۰۱۱ چالشی درونی برای امارات متحده عربی ایجاد نکرد؛ اما تغییرات شگرفی را در رفتار بین المللی این کشور به وجود آورد. این ناآرامی ها باعث شد امارات فراتر از دامنه محدود شبکه های اقتصاد جهانی، به عنوان یک شریک قابل اعتماد در عرصه بین المللی شناخته شود. بیداری اسلامی امارات را مجبور ساخت مواضع خود را در مورد موضوعات سیاسی - اجتماعی منطقه ای نظیر مشروعیت نظام های سیاسی، وحدت اعراب و جلوه های مفهومی و مادی اسلام آشکار سازد. در دوره پسابیداری اسلامی، حوزه فعالیت سیاست خارجی این کشور از چهار حلقه خلیج فارس، قومیت عرب، ایدئولوژی اسلامی و محیط بین الملل به دو حلقه منطقه و بین الملل کاهش یافت. در دوره کنونی، حوزه امنیتی امارات دیگر شامل زیرمنطقه خلیج فارس نیست؛ بلکه سراسر غرب آسیا و فراسوی آن را در برمی گیرد. در محیط بین الملل نیز امارات برخلاف دوره های گذشته صرفاً به دنبال مشارکت نظامی با آمریکا و دیگر بازیگران کلیدی غرب نمی باشد. در این ارتباط، دولت مردان این کشور قصد دارند با عبور از گرایشات قومیتی و ایدئولوژیکی عربی - اسلامی و به پشتوانه حمایت های بین المللی، جایگاه منطقه ای خود را به عنوان بازیگر برتر و تأثیرگذار در منطقه ارتقا بخشند. با توجه به حوادث یک دهه اخیر، سیاست خارجی امارات شاهد چهار جهت گیری عمده است که نماد هر یک از آنها را می توان در مواضع سیاسی آن مشاهده کرد. اول، مقابله با جنبش های آزادی خواه در منطقه؛ دوم، سرکوب جریان های اسلام سیاسی به ویژه شاخه های مرتبط با اخوان المسلمین در غرب آسیا؛ سوم، همکاری



نظامی با بازیگران کلیدی بین‌المللی در منطقه و فراسوی آن و چهارم، استفاده از نیروی نظامی و قدرت مالی برای دستیابی به اهداف موردنظر. به‌طور خلاصه، الگوی جدید سیاست خارجی امارات به‌دنبال سرکوب مطالبات دموکراتیک و دغدغه‌های عمل‌گرایانه اسلام سیاسی در منطقه برای حفظ بقا در داخل و استفاده از قدرت نظامی، پول و حمایت بین‌المللی برای ارتقای حوزه نفوذ در خارج است. در این ارتباط، دولت‌مردان این کشور حتی واژه‌های از برقراری ارتباط با رژیم صهیونیستی به‌عنوان تابوی ۷۰ ساله دولت‌های منطقه نداشته‌اند و عادی‌سازی رابطه با رژیم مذکور را باید در بستر تغییر جهت‌گیری کلان سیاست خارجی امارات تحلیل کرد.

منابع

فارسی

- آجیلی، هادی؛ رضایی، نیما (۱۳۹۷)، *رنالیسم تدافعی و تهاجمی: چارچوبی تئوریک برای تحلیل وقایع و رخ داده‌های حوزه خلیج فارس*، فصل‌نامه علمی - پژوهشی امنیت ملی، سال ۸، دوره ۲۸، صص ۱۶۵-۱۹۸.
- کامل، روح‌الله (۱۳۸۳)، *مقدمه‌ای بر رنالیسم تهاجمی*، ماه‌نامه نگاه، سال ۴، شماره ۳۸، صص ۱۶-۴.
- گریفتیس، مارتین (۱۳۹۱)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- میرشایمر، جان (۱۳۹۰)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

انگلیسی

- Al-Mashat, Abdul-Monem, (2008), Politics of Constructive Engagement: The Foreign Policy of the United Arab Emirates. In Korany, B. and Dessouki, A. (eds) *The Foreign Policies of Arab States: The Challenge of Globalization*, Cairo: The American University in Cairo Press.
- Almezaini, Khalid S., (2012), *The UAE and Foreign Policy: Foreign aid, identities and interests*, New York, Routledge Taylor & Francis Group.
- Al Qasimi, Fahim Bin Sultan and Al-Shamsi, Fatima S. and Tetreault, Mary Ann and Richards, Alan and Mallett, Robert L. and Al-Sayegh, Fatma and Kechichian, Joseph A. and Al-Alkim, Hassan H. and Jahshan, Khalil E. and Gause III, F. Gregory, (1999), *A Century in Thirty Years: Sheikh Zayed and The United Arab Emirates*, Middle East Policy, Volume VI, Issue 4, Pages 1-33.
- Bar'el, Zvi (2020), *Is UAE's Mohammed Bin Zayed a Machiavelli, Mussolini or Both?*, at <https://www.haaretz.com/middle-east-news/.premium-is-uae-s-mohammed-bin-zayed-a-machiavelli-mussolini-or-both-1.9091386> (accessed October 18, 2020).
- Ennis, Crystal A., (2018), *Reading entrepreneurial power in small Gulf states: Qatar and the UAE*, International Journal, Volume 73, Issue 4, Pages 573-95.
- Gaudín, Andrés, (2016), *Colombian Mercenaries Fighting for Arab Coalition in Yemen*, The University of New Mexico, retrieved in <https://digitalrepository.unm.edu/notisur/14400/>
- Guéraiche, William, (2019), *The UAE and the Arab Spring: Rethinking Foreign Policy*. In Cenap Çakmak and Ali Onur Özçelik (eds) *The World Community and the Arab*



- Spring, Cham, Palgrave Macmillan.
- Halbfinger, David M. and Bergman, Ronen, (2020), Shifting Dynamics of the Mideast Pushed Israel and U.A.E. Together, at <https://www.nytimes.com/2020/08/15/world/middleeast/israel-uae-netanyahu-arabs.html> (accessed October 18, 2020).
- Hasan Alhosani, Hamad Ali, (2011), The Political Thought of the Late H.H. Sheikh Zayed Bin Sultan Al Nahyan, Founder of the United Arab Emirates (1966 – 2004), PhD dissertation in Durham University, retrieved in http://etheses.dur.ac.uk/3448/1/electronic_version_of_my_thesis.pdf
- Ibish, Hussein, (2017), The UAE's Evolving National Security Strategy, Arab Gulf States Institute in Washington, retrieved in https://agsiw.org/wp-content/uploads/2017/04/UAE-Security_ONLINE.pdf
- Kamrava, Mehran, (2017), What Does the UAE Want?, The Center for International and Regional Studies, retrieved in <https://cirs.georgetown.edu/news-analysis/what-does-uae-want>
- Katzman, Kenneth, (2017), The United Arab Emirates (UAE): Issues for U.S. Policy, Congressional Research Service, retrieved in <https://www.refworld.org/pdfid/595f590b4.pdf>
- Katzman, Kenneth, (2016), The United Arab Emirates (UAE): Issues for U.S. Policy, Congressional Research Service, retrieved in <https://www.refworld.org/pdfid/57c6d7244.pdf>
- Khashan, Hilal, (2018), Dateline: "Un-Brotherly" Saudi-Emirati Ties, The Middle East Forum, retrieved in <https://www.meforum.org/middle-east-quarterly/pdfs/7227.pdf>
- Kinninmont, Jane, (2019), The Gulf Divided The Impact of the Qatar Crisis, Chatham House, retrieved in https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/publications/research/2019-05-30-Gulf%20Crisis_0.pdf
- Kizer, Kate, (2019), The UAE's Dominant Role in Trump-Era Foreign Policy, The American Prospect, retrieved in <https://prospect.org/world/uae-s-dominant-role-trump-era-foreign-policy/>
- Lim, Hwee Ling, (2018), Perceptions of Emirati Youths on National Service at Initial Implementation Stage, SAGE Open, Volume 8, Issue 2, Pages 1-15.
- Massad, Joseph, (2020), The UAE's love affair with Israel, at <https://www.nytimes.com/2020/08/15/world/middleeast/israel-uae-netanyahu-arabs.html> (accessed October 18, 2020).
- Miller, Rory and Verhoeven, Harry, (2019), Overcoming smallness: Qatar, the United Arab Emirates and strategic realignment in the Gulf, International Politics, Volume 55, Issue 1, Pages 1-20.
- Pack, Jason, (2020), The Israel-UAE Deal Won't Bring Peace, but It Will Prolong the War in Libya, at <https://foreignpolicy.com/2020/08/21/the-israel-uae-deal-wont-bring-peace-but-it-will-prolong-the-war-in-libya/> (accessed October 18, 2020).
- Rivera, Jason, (2012), Iran's Involvement in Bahrain, Small Wall War Journal, at <http://smallwarsjournal.com/jrnl/art/iran%E2%80%99s-involvement-in-bahrain> (accessed March 10, 2020).
- Slijper, Frank, (2017), Under the radar: The United Arab Emirates, arms transfers and regional conflict, PAX, retrieved in [file:///C:/Users/Mahdi/Downloads/pax-report-under-the-radar--arms-trade%20\(1\).pdf](file:///C:/Users/Mahdi/Downloads/pax-report-under-the-radar--arms-trade%20(1).pdf)
- Vakil, Sanam, (2018), Iran and the GCC Hedging, Pragmatism and Opportunism, Chatham House, retrieved in <https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/publications/research/2018-09-13-iran-gcc-vakil.pdf>



- Valeri, Marc, (2015), The Gulf Monarchies and Iran: Between Confrontation and Geostrategic Realities, the European University Institute, retrieved in <https://cadmus.eui.eu/bitstream/handle/1814/37734/GulfMonarchies2015.pdf?sequence=1&isAllowed=y>
- Ulrichsen, Kristian Coates, (2017), Transformations in UAE's Foreign Policy, Al Jazeera Centre for Studies, retrieved in https://studies.aljazeera.net/sites/default/files/articles/reports/documents/2d9ac7f833e4e9eb2c97b8eb590e4bb_100.pdf
- Usa, Ibp, (2013), United Arab Emirates Country Study Guide Volume 1 Strategic Information and Developments, Washington DC, Int'l Business Publications.



Legal Analysis of the Initiation of the Snapback in JCPOA by the America on the Basis of the International Law Perspective”

*Amin Kazemi Dobakhshari*¹

*Mehdi Zibae*²

*Behnam Sarkhil*³

Following an agreement reached in 2015 on Iran's nuclear program and the regulation of the joint comprehensive plan of action (JCPOA), it was decided that all Security Council sanctions against Iran would be lifted with the adoption of a resolution by this body. However, in August 2020, the United States of America, which had previously terminated its membership in the JCPOA by formally withdrawing from it, claimed that Iran had violated its JCPOA commitments and called for the activation of the Snapback and reimposition of International sanctions. This US action, sparked debates about its legal legitimacy. Accordingly, the present study was written in order to answer the question of how legitimate is the US action in activating the snapback from the perspective of the principles and rules of international law? The results of the authors' descriptive-analytical studies, based on library sources and the analysis of relevant documents, confirm that JCPOA is a political agreement independent of Resolution 2231, and that the United States is no longer a "participating State of JCPOA" after withdrawing from this document and as a result, it lacks the legal authority to activate the snapback mechanism. In addition, the continuation of unbridled unilateralism in this country offers no other perspectives to the international community, other than weakening of the United Nations and the creation of international anarchy

Keywords Foreign Policy, UAE, Islamic Awakening, New Middle East, Change

1. MA Student in Political Sciences, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran
aminwithyou1983@gmail.com

2. Professor, Department of Political Sciences and International Ties, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran
zibaei@soc.ikiu.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of Political Sciences and International Ties, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran
sarkheil@soc.ikiu.ac.ir

